

معرفی و نقد کتاب: بازخوانی «اسطوره خشونت مذهبی» در حکومت دینی (مروری بر ترجمه کتاب «اسطوره خشونت مذهبی» نوشته ویلیام تی. کاوانا)

علیرضا ذاکری^۱

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۷۷۳۷-۱۶۸۲-۰۰۰۲-۰۰۰۰-۰۰۰۰

ترجمه کتاب «اسطوره خشونت مذهبی» (۲۰۰۹)، فرصتی مناسب برای آشنایی با آرای «ویلیام تی. کاوانا» متأله سیاسی کاتولیک آمریکایی است. آثار کاوانا را باید در تقاطع دین و سیاست و اقتصاد خواند. اگر «اسطوره خشونت مذهبی» را مهم‌ترین اثر کاوانا در مواجهه انتقادی با تمدن غرب بدانیم، «شکنجه و عشای ربانی؛ الاهیات، سیاست و بدن مسیح» (۱۹۹۸) دربردارنده مواضع ایجابی او درباره جایگاه مطلوب الاهیات در جهان کنونی است. از وی آثار مهم دیگری مانند «دائرة المعارف بلکول در الاهیات سیاسی» (۲۰۰۴) و «مصرف‌شدن: اقتصاد و میل مسیحی» (۲۰۰۸) نیز منتشر شده است. به باور ما فهم منظومه کلی فکری کاوانا در پرتو سنجش هم‌زمان نظرات ایجابی الاهیاتی او و نظرات انتقادی وی در مواجهه با تمدن غرب امکان‌پذیر است. متأسفانه در مقدمه‌ای که بر ترجمه فارسی اثر نوشته شده، توضیح چندانی درباره مواضع کاوانا درباره مسائل مهمی نظیر نسبت دین و دولت و مواجهه دین با نظام بازار آزاد در زمانه کنونی داده نشده است.

کاوانا که بخشی از زندگی اش را در مبارزه علیه دولت پینوشه در شیلی گذرانده است، در پرتو همان تجربه و البته در نقد و گفت‌وگو با تجربه الاهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین تلاش می‌کند الاهیات مسیحی را هم‌زمان در برابر دو تهدید دولت و بازار بازسازی کند. در این چهارچوب او رسالت کلیسا را دفاع از جامعه، فرودستان و فقرا در برابر تهاجم دولت و بازار می‌داند. این دو اغلب اعضای جامعه را متمیزه می‌کنند و هر نوع همبستگی اعم از اجتماعی و دینی را مانع می‌شوند. کاوانا در برابر، از تقویت شکل‌های واسط نظیر انجمن‌ها و اتحادیه‌های کارگری و همچنین کلیسا در برابر دولت و بازار دفاع می‌کند.

۱. استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس / Alireza.zakeri@modares.ac.ir

معرفی کتاب

تاریخ دریافت: ۱۴۰۷/۳/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۷/۴/۱۴

دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال سیزدهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۲۹۳-۳۰۲

مقایسه تطبیقی تحولات نوین در الاهیات مسیحی، بی شک با تحولات نوین در الاهیات بعد از انقلاب مفید است؛ تحولاتی که در آغاز انقلاب با تشکیل حکومت دینی شروع شد و با ممانعت از تشکیل یابی جامعه ادامه یافت. با پایان دهه ۶۰، حکومت در اجرای برخی مهم ترین اصول اقتصادی بازار آزادی درنگ نکرد و در تدویم سیاست های دهه ۶۰ و همسو با اصول اقتصاد بازار آزاد به ممانعت از تشکیل یابی جامعه ادامه داد؛ اما اکنون که اکثریت مردم در شرایط دشوار اقتصادی به سر می برند، کمتر کسی به یاد الاهیات می افتد. جدا کردن نقد کاوانا بر تمدن غرب در کتاب «اسطوره خشونت مذهبی» از کلیت ایده های او و قراردادن آن در بستر دوگانه های مورد علاقه بومی گرایان ایرانی نظیر اسلام و غرب یا سنت و مدرنیته، راه را برای استفاده انتقادی از آرای کاوانا در مواجهه با الاهیات و سهم آن در ساخت واقعیت در ایران معاصر می بندد. در حالی که کاوانا تأکید می کند باید میان الاهیات و امر واقع نسبت برقرار شود. از این حیث آنان که کماکان دغدغه الاهیات دارند در خواهند یافت که خواندن آثار امثال کاوانا می تواند افق های نوینی پیش روی متألّهین و روشنفکران دینی جامعه ما باز کند. نقدهای کاوانا بر شیوه مواجهه با دین در جوامع غربی را باید در چنین کلیتی مطالعه کرد.

کتاب «اسطوره خشونت مذهبی؛ ایدئولوژی عرفی و ریشه های تعارض مدرن» شامل پیشگفتار مترجم، مقدمه و چهار فصل است که به همت سجاد صفارهرندی و نشر ترجمان روانه بازار نشر شده است. متن کتاب، خوش خوان، فاقد پیچیدگی و قابل فهم است.

کاوانا در مقدمه کتاب، مسئله اش را به چالش کشیدن پاره ای از خرد متعارف غربی می داند که «اسطوره خشونت مذهبی» را به وجود آورده است. از نظر او «این ایده که در دین گریشی به تشویق خشونت وجود دارد، بخشی از خرد متعارف جوامع غربی و مبنای بسیاری از نهادها و سیاست های ماست» (کاوانا، ۱۴۰۰: ۱۷). کاوانا همین ایده را «اسطوره خشونت مذهبی» نامیده است؛ به این معنا که «دین مشخصه ای فراتاریخی و فرافرهنگی از حیات انسانی است و ذاتاً متمایز از مشخصه های عرفی چون اقتصاد و سیاست است، تمایل عجیب و غریبی به ترغیب خشونت دارد، از این رو باید دین را با محدود ساختن دسترسی آن به قدرت عمومی مهار کرد» (همان: ۱۷).

به باور او، جهان مدرن با نسبت دادن خشونت غیرعقلانی و متعلق به گذشته به چیزی به نام ذات تغییرناپذیر و فراتاریخی دین، اقسام مدرن خشونت را که در دولت-ملت های مدرن پدید می آیند به حاشیه می برد یا موجه می سازد. در چهارچوب این صورت بندی ذات گرایانه است که «داستان رهایی از خطر مرگبار با خلق دولت-ملت عرفی» (همان: ۳۳۰) ساخته می شود و با دیگری سازی از دین «اسطوره دستورالعمل وفاداری غایی شهروند به دولت-ملت را مشروعیت می بخشد و سلطه انحصاری دولت-ملت بر خشونت مشروع را تأمین می کند» (همان: ۳۳۰). کاوانا مسئله خود با اسطوره خشونت مذهبی را چنین صورت بندی می کند: «مسئله ما با اسطوره خشونت مذهبی، این نیست که انواع معینی از خشونت را محکوم می کند، بلکه این است که مداخله اخلاقی را از برخی دیگر از انواع خشونت منحرف می کند. خشونتی که برچسب دینی خورده همواره قابل سرزنش است، خشونتی که برچسب عرفی خورده معمولاً ضروری و گاهی سزاوار ستایش است» (همان: ۱۸۵).

کاوانا نقد خود بر ذات‌سازی از دین را چنین صورت‌بندی می‌کند: «دین هیچ ذات فراتاریخی و فرافرهنگی ندارد و تلاش‌های ذات‌گرایانه برای متمایزکردن خسونت مذهبی از خسونت عرفی متناقض و نامنسجم هستند» (همان: ۱۸). او با طرح این مسئله هم‌زمان راهش را از آنچه خود خرد متعارف غربی می‌نامد و آنچه ما خرد متعارف دین‌داران می‌نامیم جدا می‌کند. کاوانا بر فاصله‌باورهای خود با خرد متعارف دین‌داران چندان تأکید نمی‌کند. به نظر می‌رسد او این نکته را دست‌کم می‌گیرد که یکی از مهم‌ترین عواملی که به ایده وجود ذات تغییرناپذیر و فراتاریخی دین دامن می‌زند، خرد متعارف دین‌داران و به‌ویژه متولیان دین است؛ چه در غرب و چه در شرق. او به این نکته نمی‌پردازد که با گرفتن ذات از دین، چه چیزی از دین باقی می‌ماند جز تاریخی بی‌ثبات و در حال تحول همیشگی!

به‌رحال سخن کاوانا این نیست که ادیان نقشی در خسونت‌ورزی نداشته یا ندارند. او می‌نویسد: «مطالعات تجربی و نظری پیرامون خسونت گروه‌های معینی که هویت خود را مسیحی، هندو، مسلمان و امثال آن قلمداد می‌کنند لزوم و اهمیت فراوانی دارد. هیچ دلیلی برای مستثنی کردن عقاید و اعمال آن‌ها از نقش آفرینی علی در تولید خسونت نیست. فی‌المثل تردیدی وجود ندارد که تفاسیر خاصی از اسلام یا مسیحیت، تحت شرایط معینی، در وقوع خسونت مساهمت می‌کنند» (کاوانا، ۱۴۰۰: ۹۰). سخن او در نقد استثناسازی از دین در مقایسه با صورت‌های خسونت عرفی است. او هیچ نوستالژی‌ای برای بازگشت به گذشته و بازتولید صورت‌های حاکمیتی آن ندارد: «گفتن اینکه اسطوره بنیادین جنگ‌های مذهبی کاذب است، به معنای آن نیست که بنابراین اصول لیبرال خطا هستند؛ از نظر من تفکیک کلیسا و دولت به دلایل متعددی که برخی از آن‌ها الاهیاتی هستند، لازم است که حفظ شود. البته این به معنای آن است که روایت ظفرمندانه‌ای که دولت لیبرال را راه‌حل خسونت مذهبی می‌بیند، باید کنار گذاشته شود» (همان: ۲۶۶).

او در مخالفت با اسطوره خسونت مذهبی، در چهار فصل کتاب مسیره‌های مختلفی را برمی‌گزیند. در فصل اول با نام «کالبدشکافی اسطوره خسونت مذهبی»، استدلال‌های مدافعان این ایده را فاقد انسجام درونی و دارای تناقض می‌داند. این فصل کاملاً جدلی است. کاوانا از میان‌آثاری که در نقد خسونت مذهبی نوشته شده‌اند، تعدادی از مهم‌ترین‌ها را از نظر خود انتخاب کرده و گزاره‌های اصلی آن‌ها را نقد می‌کند. این گزاره‌ها در سه دسته جداگانه قرار داده شده‌اند، هرچند باهم در ارتباطند: مطلق‌گرا بودن دین؛ غیرعقلانی بودن دین؛ تفرقه‌افکن بودن دین.

استدلال‌های او در نقد این سه باور در دو مسیر اصلی سامان می‌یابد:

نخست، اینکه امر دینی از امر عرفی قابل تفکیک نیست و آنان که خسونت را به دین منحصر می‌کنند، نمی‌توانند توضیح دهند چگونه توانسته‌اند در تحلیل واقعیت اجتماعی سهم انگیزه‌های قومی و ملی و سیاسی را از انگیزه‌های دینی جدا کنند. دوم، اینکه به فرض تفکیک امر دینی از امر عرفی، همه عواملی که برای متمایزکردن و منحصر به فرد دانستن خسونت دینی برشمرده می‌شود، در انواع دیگر خسونت یعنی خسونت ملی و قومی و دولتی نیز قابل رؤیت است. او می‌نویسد «دلیلی وجود ندارد که ایدئولوژی‌های به‌اصطلاح عرفی از قبیل ناسیونالیسم، میهن‌پرستی، سرمایه‌داری، مارکسیسم و لیبرالیسم را از به‌عنوان مثال باور به خدای کتاب مقدس کمتر مطلق‌گرا و تفرقه‌افکن و غیرعقلانی تلقی کنیم» (همان: ۹۰).

در برابر دیدگاه‌های اسطوره‌ساز از خشونت مذهبی دعوت کاوانا به اولویت‌دادن به تحقیقات تجربی است. از نظر او «رویکردی کارآمد به مسئله می‌باید با تحقیق تجربی درباره شرایطی آغاز کند که طی آن باورها و کردارهایی همچون جهاد، دست‌نارنی بازار، قربانی شدن مسیح به کفاره گناهان و نقش ایالات متحده به مثابه رهایی‌بخش سرتاسر جهان، به سوی خشونت منحرف می‌شوند... ما به نظریه‌هایی درباره دین و خشونت نیاز نداریم، بلکه نیاز داریم به مطالعات دقیق پیرامون خشونت و نظریه‌های مبتنی بر کار تجربی درباره شرایط خاصی که تحت آن‌ها ایدئولوژی‌ها و کردارهایی از انواع گوناگون مهلک و مخرب می‌شوند» (همان: ۹۳).

کاوانا در فصل دوم کتاب با نام «ابداع مفهوم دین»، موجه‌سازی یکی از استدلال‌های پایه‌ای خود یعنی غیرقابل تفکیک بودن امر دینی از امر عرفی را از مسیر واکاوی تاریخی تحول مفهوم «ریلیجیو»^۱ (ریشه لاتینی کلمه religion) در متون مختلف پی می‌گیرد. او نشان می‌دهد تا قبل از دوران مدرن، «ریلیجیو» هرگز به منزله امری تفکیک‌شده از امر عرفی نبوده است. از نظر او تاریخ مفهوم ریلیجیو نشان می‌دهد «دوگانه دینی-عرفی ابداع جدیدی است که با خلق دولت مدرن مناسبت دارد» (همان: ۱۲۸). در واقع «تلاش‌ها برای برساختن دین به مثابه نوعی سائق انسانی جهان‌شمول، بی‌زمان، درونی و غیرسیاسی در دوره مدرن متقدم بخشی خواسته یا ناخواسته از خلق پیکربندی جدیدی از قدرت خصوصاً در ارتباط با انقیاد قدرت کلیسایی به قدرت نوظهور دولت بود» (همان: ۱۲۴). بنابراین آنچه امروز دین^۲ نامیده می‌شود، «ریلیجیو» نیست و مترجم فارسی هم برای اشاره به همین تفکیک از واژه ترجمه‌نشده «ریلیجیو» در متن استفاده کرده است. «ریلیجیو» در تاریخ مسیحیت قرون میانه برای تفکیک روحانیون راهب از روحانیون وابسته به قلمروهای اسقفی به کار می‌رفت، به پرهیزگاری اشاره داشت و یکی از فضائل حیات مسیحی بود.

کاوانا با نفی تفکیک میان امر قدسی و امر عرفی در دوره پیشامدرن می‌پرسد «چگونه می‌توان بر اساس شواهد تجربی نشان داد که دین بیش از هر نیروی نهادی دیگری در تاریخ موجب خشونت شده است، درحالی‌که فرهنگ‌های پیشامدرن فاقد این تمایز (بین دین و دیگر نهادها) هستند» (همان: ۱۳۰).

او با نفی ذات فراتاریخی دین گامی دیگر به پیش برمی‌دارد و هر تلاشی برای در نظر گرفتن ذاتی فراتاریخی برای دین را در خدمت نادیده گرفتن یا تحریف «تغییر و تحولات در چگونگی نظم و نسق یافتن جهان» و بازسازی انواعی از نظام‌های قدرت ارزیابی می‌کند (همان: ۱۳۱). در دوره مدرن، پیکربندی مجددی از مناسبات میان دولت و کلیسا متولد می‌شود که در آن شیوه توزیع قدرت متفاوت از گذشته است. خشونت به انحصار دولت درمی‌آید و «دعوی دولت نوین مبنی بر حاکمیت انحصاری بر اعمال خشونت، قانون‌گذاری و وفاداری عمومی در درون قلمرویی معین وابسته به این است که یا کلیسا در دولت ادغام شود یا اینکه اساساً به حوزه‌ای خصوصی تبعید شود» (همان: ۱۳۲). به این ترتیب دین غیراجباری خصوصی فردی مبتنی بر باور متولد می‌شود. بر همین اساس «آن‌ها که دین را از سیاست تفکیک نکنند - مثلاً بسیاری از مسلمانان - غالباً به چشم افرادی عقب‌مانده‌تر و غیرعقلانی‌تر از همگنان «بهنجار» غربی‌شان نگریسته می‌شوند» (همان: ۱۳۴).

1. Religio

2. religion

کاوانا همین مسیر را با کاوش مابازایی برای مفهوم دین در جوامع غیر غربی پی می‌گیرد و نشان می‌دهد دین علاوه بر اینکه پدیده‌ای فراتاریخی نیست، پدیده‌ای فراهنگی هم نیست؛ به این معنا که نمی‌توان معادل آنچه در غرب دین خوانده شده را در فرهنگ‌های غیر غربی پیدا کرد. مطالعه کاوانا اشاراتی به آمریکا، استرالیا، چین، هند و ژاپن دارد. او در این فصل اشاره‌ای به ادیانی مانند اسلام، یهودیت و زرتشتی‌گری نمی‌کند. از نظر او در فرهنگ‌های غیر غربی‌ای که مطالعه کرده است، با حضور و تحمیل فرهنگ استعماری، مشابه آنچه در غرب دین خوانده می‌شود، برساخت می‌شود. این برساخت، امکان مقایسه دین غیر غربی با دین غربی را فراهم کرده و با تثبیت برچسب‌هایی نظیر ابتدایی و عقب‌مانده و غیر عقلانی بودن غیر غربی‌ها، امکان سلطه فرهنگ غربی بر فرهنگ غیر غربی را فراهم می‌کند. به باور کاوانا به همین دلیل حتی شیوه‌های مقاومت دین در برابر استعمار نیز تحت تأثیر مفاهیم و مدل‌های غربی شکل گرفت و دین با ارزش‌های غربی سازگار شد (همان: ۱۴۳-۱۴۴).

او در ادامه فصل با دنبال کردن دو دسته تعاریف ذات‌گرایانه و کارکردگرایانه از دین در غرب مدرن، نشان می‌دهد که در خود غرب مدرن هم به هیچ اعتباری نمی‌توان تعریفی از دین ارائه کرد که مرز دقیق میان دین و صورت‌هایی از امر عرفی تعیین کند. کاوانا به مطالعات متعددی اشاره می‌کند که نشان داده‌اند ایدئولوژی‌های عرفی مانند بازار آزاد، مارکسیسم و ملی‌گرایی، مشخصات دین را دارند و نمی‌توان میان آن‌ها و ادیان مرز دقیقی قائل شد. نمادها، چهره‌ها، روزها، باورها و مناسک مقدس، ویژگی مشترک ایدئولوژی‌های عرفی و ادیان‌اند. به‌رغم این تحلیل، کاوانا به این نتیجه نمی‌رسد که باید از تعریف دین دست بکشیم؛ بلکه او معتقد است باید به جای پذیرفتن یک تعریف پیشینی از دین، تعاریف و صورت‌های متعدد دین را در بستر تاریخی و فرهنگی شان و در نسبت با توزیع اقتدار در جامعه فهمیده و تحلیل کنیم.

او در فصل سوم با نام «اسطوره آفرینش جنگ‌های مذهبی»، تلاش می‌کند با تحلیل آنچه جنگ‌های مذهبی اروپا در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی خوانده می‌شود، شواهد بیشتری برای ادعای مشروعیت بخشی اسطوره خشونت مذهبی به دولت لیبرال مدرن ارائه کند. روایت غالب در این زمینه آن است که پس از بیش از یک قرن کشتار مذهبی در اثر جنگ میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها، اروپاییان به خطر دین عمومی واقف شدند و با ایجاد دولت مدرن و راندن دین به حاشیه، انحصار خشونت را در اختیار دولت قرار دادند.

کاوانا پس از ارائه شرحی به نسبت مفصل از آرای متفکرین مختلف از جان لاک و مونتینی گرفته تا رالز و فوکویاما و دیوید هلد، به دو دسته از نظریات اشاره می‌کند. نخست، نظریاتی که دولت لیبرال و مداراگر را پایان‌دهنده به نزاع‌های مذهبی می‌داند به کمک «تفکیک کلیسا از دولت و محو دین از قلمرو عمومی» (همان: ۲۱۲) و دوم، نظریاتی که بر تشکیل دولت‌های مطلق‌گرا حدفاصل پایان نزاع‌های مذهبی و تشکیل دولت لیبرال تأکید دارند؛ دولت‌های مطلق‌گرایی که «با ادغام کلیسا در خود» یکپارچگی سیاسی را الزامی ساختند (همان: ۲۱۳).

کاوانا برای همه این نظریات به‌رغم تفاوت‌هایشان، چهار مؤلفه اصلی تشخیص می‌دهد و تلاش می‌کند نشان دهد هیچ‌یک از این مؤلفه‌ها در برابر شواهد تاریخی تاب نمی‌آورند. این مؤلفه‌ها و استدلال‌های ارائه‌شده در رد آن‌ها عبارت‌اند از:

- الف. «مبارزه جویان بر اساس تفاوت مذهبی به ستیزه با یکدیگر پرداختند» (همان: ۲۱۳). کاوانا با ارائه شواهد متعدد تاریخی از «جنگ بین اعضای یک کلیسای واحد و همکاری بین اعضای کلیساهای متفاوت در جنگ»، این گزاره را رد می‌کند (همان: ۲۲۸).
 - ب. «علت اولیه جنگ‌ها مذهب بود که در تقابل با علل صرفاً سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است» (همان: ۲۲۸). کاوانا نشان می‌دهد بسیاری از مورخین عوامل اجتماعی و سیاسی و طبقاتی را در بروز این جنگ‌ها برجسته کرده‌اند و برخی مذهب را فقط پوششی برای نزاع بر سر منافع دانسته‌اند (همان: ۲۳۴).
 - ج. «در زمان جنگ‌ها، علل مذهبی می‌بایست دست‌کم به صورت تحلیلی قابل تفکیک از علل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشند» (همان: ۲۳۴). کاوانا در این بخش نیز با استناد به مباحث مورخین، تفکیک دین و انگیزه‌های دینی از پیکره کلی امر اجتماعی را ناممکن می‌داند. مجموعه درهم‌تیده‌ای از انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی و دینی در یک پیکره کلی اجتماعی به جنگ‌ها شکل می‌دادند و نسبت دادنِ خشونت فقط به یکی از آن‌ها نادرست است.
 - د. «برآمدن دولت مدرن نه یکی از علل جنگ‌ها که بیشتر فراهم‌کننده راه‌حلی برای آن‌ها بود» (همان: ۲۴۱). در این زمینه کاوانا شواهدی تاریخی در مورد تحولات نقاط مختلف اروپا ارائه می‌کند که نشان می‌دهد دولت‌سازی مدرن و به همراه آن تلاش برای گرفتن مالیات، تلاش‌هایی برای افزایش قدرت برخی گروه‌های حاضر در جنگ‌های آن دوره و از بین بردن نیروهای پراکنده رقا بود. به بیان دیگر، تعارض منافع میان گروه‌های مختلف و شکل حادث آن یعنی جنگ، به دولت‌سازی مدرن شکل می‌داد و تکوین دولت‌های مدرن مطلق‌گرا نیز به نوبه خود به جنگ‌ها دامن می‌زد.
- از نظر کاوانا «مطلب این است که برآمدن دولت مدرن راه‌حل خشونت دین نبود. ادغام کلیسا در دولت که خیلی پیش‌تر از نهضت اصلاح دینی آغاز شده بود، مؤلفه‌ای تعیین‌کننده در برآمدن دولت و غوغای قرن‌های شانزدهم و هفدهم بود» (همان: ۲۴۸). ادغام کلیسا در دولت، فرآیندی بود که این امکان را فراهم می‌کرد که با انطباق مرزهای مذهبی و سیاسی، هویت «ما» در برابر «دیگری» تکوین یابد و یکدست شود و شهروندانی مطیع دولت جدید ساخته شوند. فرآیندی که ممکن نبود درون دولت‌های در حال تکوین خالی از خشونت پیش رود و مقاومت‌های بسیاری از جمله از ناحیه مذاهب در برابر آن به وجود آمد. علاوه بر آن فرآیند شکل‌گیری دولت‌های مطلق‌گرای جدیدی که کلیسا را در خود ادغام کرده بودند، به جنگ با دیگر دولت‌های در حال تکوین نیز دامن می‌زد. از این حیث تکوین دولت مطلق‌گرای مدرن را باید هم علت خشونت، درون مرزهای دولت در حال تکوین و در نسبت با شهروندان در حال شهروند شدن دانست و هم علت خشونت بیرون مرزهای آن و در نسبت با دیگر دولت‌های مطلقه در حال دولت شدن. در پی این تحولات، دولت و به‌طور مشخص، شخص پادشاه مقدس شد و نزاع میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که دیگر در چهارچوب مرزهای دولتی قرار گرفته بودند تشدید شد. در این دوره، دولتی لیبرال به‌مثابه حل و فصل‌کننده اختلافات مذهبی وجود ندارد. دولت لیبرال یک قرن بعد پدید می‌آید و لذا ادعای نقش‌آفرینی دولت لیبرال در حل منازعات مذهبی بی‌پایه است (همان: ۲۶۲-۲۶۳).

کاوانا تأکید می‌کند بسیاری معتقدند قدسیت پادشاه و دولت در طلیعه سرزدن دوران مدرن به دولت-ملت منتقل شده و «شهروندی در کشورهای عرفی به نمادها و مناسکی گره می‌خورد که برای هدف اظهار و تحکیم وفاداری به دولت-ملت ابداع شده‌اند» (همان: ۲۶۵). آنچه در مورد جامعه آمریکا «دین مدنی» خوانده شده، نمونه‌ای گویا از انتقال قدسیت به دولت-ملت است. مفاهیم مذهبی‌ای مانند «شهادت» در همین چهارچوب بازتعریف شده و به خدمت تثبیت اقتدار دولت-ملت درمی‌آیند و این مسئله از حیث بازتولید خشونت در جهان مدرن واجد اهمیت است. کاوانا با ارجاع به بندیکت اندرسون خاطر نشان می‌کند «در مدرنیته، ملت به مثابه نهاد اصلی‌ای که در نسبت با مرگ قرار دارد جایگزین کلیسا شد. ملت گونه جدیدی از رستگاری را فراهم می‌آورد؛ مرگ من چنانچه در راه ملت باشد بیهوده نیست، ملتی که تا آینده‌ای نامحدود باقی می‌ماند» (همان: ۲۶۵).

بنابراین به‌رغم تداوم خشونت در صورت‌های مختلف در جهان مدرن، تبعید خشونت نامشروع به حوزه مذهب و برجسته‌سازی تفکیک عرفی-قدسی، امکان‌های متعددی را برای تثبیت حکمرانی مدرن فراهم می‌کند. امکان‌هایی که کاوانا آن‌ها را در فصل چهارم و پایانی کتاب با نام «بهره‌های اسطوره خشونت مذهبی» مطالعه کرده است. او در این فصل نخست به سراغ دعای شکل گرفته در دیوان عالی آمریکا درباره چگونگی حضور دین در عرصه عمومی می‌رود و نشان می‌دهد چگونه در سیاست داخلی آمریکا اسطوره خشونت مذهبی در سمت مقابل همبستگی ملی و میهن پرستی ساخته می‌شود و دین را به حاشیه می‌برد، هرچند هرگز اجماعی در میان قضات آمریکایی در این زمینه به وجود نیامده است.

او سپس به سراغ سیاست خارجی می‌رود و با مطالعه بازنمایی دیگری غیرغربی در برخی آثار منتشرشده در غرب، نشان می‌دهد استقرار «دوگانه غرب عقلانی و فرهنگ‌های ظلمت‌زده دیگر» چگونه با اسطوره خشونت مذهبی ممکن می‌شود (همان: ۲۸۷). او در این بخش به‌عنوان نمونه به آرای برنارد لوئیس شرق‌شناس مشهور آمریکایی می‌پردازد و با تمرکز بر کودتای آمریکا علیه دولت دکتر مصدق، نشان می‌دهد چگونه لوئیس وجوه سیاسی و استعماری این اقدام آمریکا و نقش آن در شکل‌گیری گرایش‌های ضدآمریکایی در ایران را به حاشیه می‌برد و به‌جای آن با تمرکز بر لحظه انقلاب، وجه تمدنی و دینی مخالفت‌ها با آمریکا را اصل می‌داند (همان: ۲۹۱-۲۹۲). این نوع نگاه همواره مشکلات را به ذات دین نسبت می‌دهد و از ریشه‌یابی تاریخی مسائل مربوط به مواجهه غرب با بقیه نقاط جهان و به‌ویژه مسلمانان می‌گریزد و خشونت‌ها و خطاهای غرب را پنهان می‌کند (همان: ۳۰۵). علاوه بر آن از نظر کاوانا «این تلقی که دین فی‌نفسه ذاتاً متمایل به خشونت است، مانعی در مسیر تلاش برای متمایز ساختن اشکال میانه‌رو الهیات و عمل شیعی از اشکال ستیزه‌جوی آن است» (همان: ۲۹۸).

به‌طور خلاصه کاوانا مدعی است «...در سیاست خارجی، اسطوره خشونت مذهبی کمک می‌کند که نگرش‌ها و سیاست‌های غرب نسبت به جهان غیرغربی تحمیل و توجیه شود؛ خصوصاً نسبت به مسلمانان که اصلی‌ترین نقطه تفاوت آن‌ها با غرب، خودداری سرسختانه آن‌ها از مهارکردن تمایلات دینی در قلمرو عمومی است. ما مدعی آن هستیم که برخلاف آنان، درس‌های هشیارکننده‌ای از جنگ‌افروزی مذهبی آموخته‌ایم. اسطوره خشونت مذهبی به تحکیم دوگانه‌ای اطمینان‌بخش میان خشونت آنان که مطلق‌گرایانه،

تفرقه افکن و غیر عقلانی است و خشونت ما که معتدل، اتحادآور و عقلانی است مدد می‌رساند» (همان: ۲۷۱). به باور کاوانا همین نگاه است که به «جنگ لیبرال برای آزادسازی» مشروعیت می‌بخشد (همان: ۳۰۵)؛ جنگ برای آزادی و دموکراسی و بازار آزاد. به اعتقاد کاوانا یکی از مکانیسم‌های مشروعیت‌بخشی و ضروری جلوه‌دادن حمله به کشورهایی مانند افغانستان و عراق و ندیدن نقش آمریکا در ساخت و پرورش نیروهای جهادی در افغانستان و توجیه خشونت اسرائیل علیه فلسطین، همین اسطوره خشونت مذهبی است.

او در عین حال در پایان کتاب مجدداً بر این نکته تأکید می‌کند «مسائل جوامع دارای اکثریت جوامع مسلمان نمی‌تواند جملگی به گردن غرب انداخته شود. تصویر کردن عالم اسلامی به عنوان قربانی منفعل تعرضات غرب، به همان اندازه می‌تواند غیرسازنده باشد که نادیده گرفتن تاریخ روابط متقابل اسلام و غرب. به وضوح جنبش‌های ناسالمی در جوامع اسلامی وجود دارد که آن‌ها نیز باید بررسی شوند. اسلام نه تنها برای پروژه‌های ضدامپریالیستی بلکه همچنین برای پروژه‌های امپریالیستی نقش نوعی قرارگاه ایفا می‌کند. دیدگاه‌های الاهیاتی اسلامی به روشنی با تصویر کلی ستیزه‌جویی اسلامی مناسب دارند و این دیدگاه‌ها از نقد مصون نیستند؛ اما این دیدگاه‌های الاهیاتی به طور ناب، پیش از مخلوط شدن با سیاست وجود ندارند» (همان: ۳۳۴).

کاوانا در پایان فایده اسطوره‌زدایی از خشونت مذهبی را در پنج ایده خلاصه می‌کند:

- نخست، بازشدن مسیر برای طرح این پرسش کلی که «ایدئولوژی‌ها و کردارهایی از هر سنخ و گونه تحت چه شرایطی خشونت را ترویج می‌کنند؟» (همان: ۳۳۱). از نظر کاوانا تحقیقات تجربی درباره خشونت دین یا سایر ایدئولوژی‌ها نباید با داوری‌های پیشینی در مورد دین یا امر عرفی خدشه‌دار شود.
 - دومین فایده، فراهم شدن امکان مواجهه‌ای گشوده‌تر با مسئله دین در جوامع مختلف است. خروج از دوگانه تنوکراسی و عرفی‌گرایی ستیزه‌جو، راه را برای تعامل با گستره وسیع و متکثری از تجربیات دینی در جوامع مختلف باز می‌کند و می‌تواند باعث تجدیدنظر در الگوهای حضور دین در حیات مدنی شود.
 - سومین فایده، فراهم شدن امکان درکی پیچیده‌تر از حیات دینی در عالم غیرغربی و به‌ویژه جهان اسلام است که خود شرط تعامل است.
 - چهارمین فایده، محو یکی از مهم‌ترین دلایل خشونت بر ضد کنشگران مذهبی است.
 - پنجمین فایده به جامعه آمریکا بازمی‌گردد و آن خلاص شدن این جامعه از یکی از مهم‌ترین موانع گفت‌وگو بر سر راه مخالفت با سیاست‌های خارجی آمریکا است (همان: ۳۳۲-۳۳۱).
- کاوانا کتاب را با این امید به پایان می‌رساند که با از میان برداشتن دوقطبی‌های ایجادکننده ما و آن‌ها، بتوانیم هم بینشی اخلاقی و روشن نه فقط نسبت به خطاهای دیگران که نسبت به خطاهای خودمان پیدا کنیم و در پرتو آن دست‌کم برخی اشکال دشمنی را به دوستی تبدیل کنیم (همان: ۳۳۶).

الاهیات کاوانا آن چنان که از سایر آثار و تجربه زیسته‌اش در شیلی دوران پس از کودتای پینوشه نشان می‌دهد، الاهیاتی «چپ‌گرا» و درعین حال «پست‌مدرن» است. او معرفت‌شناسی پست‌مدرن را به خدمت می‌گیرد تا «ذات‌سازی» از دین در فرهنگ غربی و عوارض آن در سرکوب فرهنگ‌های غیرغربی را نقد کند. کتاب از این حیث بسیار غنی و موفق است؛ اما ناخواسته با کلیت‌سازی از غرب، در مسیری رفته که دوقطبی‌هایی را که در رد آن‌ها موضع گرفته دست‌کم در برخی فقرات بازتولید کرده است. او با اشاره به «خرد متعارف» یا «فرهنگ عامه» جوامع غربی، به ساختن «کلان‌روایتی» از غرب مبادرت می‌کند که با مبنای معرفتی مختار او در تضاد است. او هیچ توضیحی در مورد مرادش از غرب و ملاکش برای انتخاب و نقادای پاره‌ای متون به مثابه متون «غربی» به دست نمی‌دهد. به این ترتیب در به‌حاشیه‌راندن گفتارهای غربی ناهمسو با روایت -ولو مسلط- اسطوره‌خسونت مذهبی نقش ایفا می‌کند. گویی روایت‌های دیگر «غربی» نیستند و انگارانه‌انگار که رادیکال‌ترین نقدها بر غرب را اغلب خود‌غریبان -و از جمله خود کاوانا- انجام داده‌اند. به نظر می‌رسد فقدان تفکیکی میان نظام سرمایه‌داری و دانش‌های مقوم آن با خرد انتقادی و دانش‌های منبعث از آن، نویسنده را گرفتار تناقض کرده است.

دوم اینکه او روشن نمی‌کند با اتخاذ مبنایی سراسر تاریخی و ضدذات‌گرا، مبنای «نقد» خود و از آن مهم‌تر مبنای دینی بودن خود را در کجا استوار می‌کند؟ به بیان دیگر، اگر چه در سراسر کتاب سعی می‌کند به ارزش‌های مدرن و حتی لیبرال وفادار بماند، معرفت‌شناسی نسبی‌گرای او به‌رغم هشدارهایی که خود او درباره نرسیدن به این گزاره که «همه خسونت‌ها به لحاظ اخلاقی هم‌ارز هستند» می‌دهد لاجرم به هم‌ارزی مواضع خواهد رسید. فراتر از آن، چگونه می‌توان از دینی فاقد ذات و سراسر دستخوش تلاطم امواج تاریخ و قدرت دفاع کرد و هم‌زمان ادعای رهایی‌بخشی انسان و عام بودن داشت؟ سرنوشت الاهیات و متافیزیک چه می‌شود؟ کاوانا دست‌کم در این کتاب به این سؤالات پاسخی نمی‌دهد. استفاده از معرفت‌شناسی پست‌مدرن برای دین‌داران شمشیری دولبه است و آن‌ها را با اتهام تناقض‌اندیشی و یا برخورد فرصت‌طلبانه با مباحث معرفت‌شناسی روبه‌رو می‌کند.

نکته دیگری که می‌توان درنهایت گفت، درباره بصیرت‌هایی است که کتاب برای مای ایرانی دارد. ما که در تجربه معاصرمان، خوانشی از دین ادعای ذاتی فراتاریخی و همواره درست دارد، با موضوع تحقیق تجربی قرارگرفتن (ابژه‌شدن دین) مخالفت می‌کند و در برابر تحقیقات علوم انسانی مقاومت می‌کند، با دولت یکی شده و انحصار خسونت مشروع را دارد، به تمایز عرفی-قدسی شدیداً دامن می‌زند و انبوهی از پدیده‌ها و نوشته‌ها و کسان را به اتهام زاویه‌داشتن با قدسی حذف و طرد می‌کند، عامل خسونت و تبعیض است و سیاست‌های بازار آزادی را هم اجرا کرده است. درواقع در تجربه ما خوانشی از دین، خود نماینده همه اتهاماتی است که کاوانا غرب را به خاطر منحصرکردن آن‌ها به دین سرزنش کرده است. می‌توان هم‌نوا با کاوانا این خوانش از دین را پدیده‌ای کاملاً مدرن، عصری و بی‌ریشه در تاریخ و یا حتی واکنشی سیاسی-دینی به دولت-ملت‌سازی و درعین حال در همان چهارچوب دانست که دارای انگیزه‌های اقتصادی نیز هست، اما به‌رحال مسیری که در ایران طی شده نیازمند شواهد و تحلیلی مجزا است؛ چه از حیث نسبت دین و دولت و چه از حیث نسبت عرفی و قدسی.

منابع

- کاوانا، ویلیام (۱۴۰۰). اسطوره خشونت مذهبی. ترجمه سجاد صفارهرندی، تهران: ترجمان.
- Cavanaugh, William (2009). *The Myth of Religious Violence: Secular Ideology and the Roots of Modern Conflict*. Oxford: Oxford University Press.
- Cavanaugh, William (1998). *Torture and the Eucharist: Theology, Politics, and the Body of Christ*. Oxford: Blackwell Publishing.
- Scott, Peter and William Cavanaugh, eds (2004). *The Blackwell Companion to Political Theology*. Oxford: Blackwell Publishing.
- Cavanaugh, William (2008). *Being Consumed: Economics and Christian Desire*. Grand Rapids, Michigan: Eerdmans Publishing.